

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص ۸۴: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا * وَإِنِ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (نساء: ۳۴-۳۵)

علت قوامیت مرد بر زن

آن چه که در جلسه گذشته گفته شد و چیزی که در نهایت به آن رسیدیم و رأیی که اتخاذ شد این بود که بخش ابتدایی آیه راجع به **جامعه اسلامی** است؛ یعنی رجال قوام بر نساء هستند و مسئولیت **مدیریت** بر آنها را دارند به واسطه دو ویژگی: یک **ویژگی اجرایی** که خدا به اینها داده که فضیلت و موهبت مادی است و نه موهبت معنوی به واسطه سمتهای اجرایی و یکی **بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**؛ کلاً در جامعه، مردان هستند که **خرج** زنها را می دهند. مردان زنها را اداره می کنند. جامعه مردان است که این کار را می کند، منتها یک موقع است که ما در دستگاه دیگری می اندیشیم و مبانی دیگری داریم و قرآن می خوانیم. اینها به هم نمی خورد. اگر مبانی ما مطابق مبانی خود دین باشد و قرآن بخوانیم، آن موقع من مرد که چه مرد را به عنوان جامعه مردان نگاه کنیم، چه من مرد را در خانواده نگاه کنیم، طور دیگری آدم می اندیشد؛ یعنی یک جور دیگر فکر می کنم.

ضعفای قوم مایه برکت روزی جامعه

در جنگ بدر ببینید نوع نگاه دین چه جوری است! در جنگ بدر وقتی پیغمبر می آیند اموال را تقسیم می کنند، به رزمندگان خیلی پیشتر همان قدر می دهند که به آدمهای کر و کور و چلاق که به جنگ آمده بودند. سعد بن ابی وقاص از پیغمبر سؤال اعتراض آمیزی می کند **أَتُعْطَى فَارِسُ الْقَوْمِ الَّذِي يَحْمِيهِمْ مِثْلَ مَا تُعْطَى الضَّعِيفِ؟** آن جوری که به فارس القوم؛ کسانی که سوار بر اسبان بودند **وَيَحْمِيهِمْ**؛ سپاه دشمن را داغ کردند،

همان قدر می‌دهی که **مَا تُعْطَى الضَّعِيفُ؟**؛ به ضعفا؟ بعد منطق پیغمبر را ببینید! **فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ!**؛ مادرت به عزایت بنشیند! **وَهَلْ تُنْصَرُونَ إِلَّا بِضَعْفَانِكُمْ؟**^۱ شما مگر به غیر ضعفایتان یاری شدید؟ این همه صف در صف که **ملائکه** آمدند کمک شما، مگر به خاطر شما بود؟ به خاطر چهارتا کور و کچل و چلاق بود که به جنگ آمده بودند.

تا چه کسی چه جوری در مورد مسائل دنیا بیندیشد! تا کی چه جوری بخواهد دنیا را تحلیل کند؟ این که قبول بکنید که بسیاری از موهبت‌هایی که به ما می‌رسد به خاطر همین جنوب شهری‌هاست. این را قبول بکنید که می‌گویند «**پابره‌نه‌ها** ولی نعمتان ما هستند». این جمله امام اسلام شناس است. امام که جوگیر نمی‌شود! که شروع کند یک چیزی بگوید. وقتی می‌گوید «پابره‌نه‌ها ولی نعمتان ما هستند»؛ یعنی نعمت از کانون این‌ها می‌آید. تویی که یک مادر بزرگ پیر روی تخت داری، مرتب نوچ نوچ نکن که این کی می‌میرد؟ خیلی از این برکات نازله به خانه شما مال وجود همین کسی است که روی تخت خوابیده. تا کی این را بفهمد! تا چه کسی دنیا را چه جوری **تحلیل** کند! در خیلی از روایات داریم که روزی به دست زن است. روزی به دست بچه است. تو داری کار می‌کنی اما روزی دست آن‌هاست. تحلیل اگر وحیانی نباشد همه چیز به هم می‌ریزد. طرف می‌گوید: فلانی بچه‌دار شد شانس آورد که به پدر یک پیشنهاد خوب کاری شد! این می‌شود تحلیل براساس شانس.

یکی از اسباب رزق خود ازدواج است. ازدواج یکی از اسباب فرود رزق است. این بیان رسمی قرآن است. **وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (نور: ۳۲)؛ خدا از فضلش غنی می‌کند، منتها ما فکر می‌کنیم خدا می‌دهد؛ یعنی خدا از بالا بیندازد پایین، تا بگوییم خدا داد. وقتی یک مسیر عادی را طی می‌کنیم نمی‌گوییم خدا. طلبه‌ای پناهنده شد به حضرت امیر، که همان موقع مسافری به او چیزی داد و گفت این را بابایت داده بعد او گرفت و به حضرت گفت: این را بابام داد، قاطی نشود! یا طرف دنبال جای پارک می‌گشت، هزار تومان نذر کرد، همان موقع یک ماشین از پارک بیرون می‌آید، می‌گوید: خدایا پس گرفتم خودم پیدا کردم. مگر یک ماشین باید غیب شود تا بشود کار خدا؟ خوب همه چیز فعل خداست دیگر! تا کی چه جوری ببیند! این که در روایات ما گاهی از زن‌ها و مخدرات به عنوان ضعیف یاد

می‌شود، وَهَلْ تُنْصَرُونَ إِلَّا بِضَعْفَائِكُمْ است. خیلی وقت‌ها روزی‌هایی که دست ماست و ما هم داریم می‌خوریم، به **برکت** همان زن و بچه است. کسی که این منطق را داشته باشد دیگر نمی‌آید منت بگذارد، وظیفه‌اش می‌داند. گاهی طرف می‌خواهد به خاطر کار تبرعی و مستحبی خود منت بگذارد. گاهی برای انجام وظیفه‌اش می‌خواهد منت بگذارد. وظیفه‌اش این است که این کار را بکند، تازه منت هم می‌گذارد و حواسش هم نیست که همین چیزی که در دست اوست به خاطر زن و بچه در دستش است. روزی این زن و بچه است. اگر می‌گویند بچه روزی خودش را دارد، نه این که روزیش از بالا می‌افتد پایین! چه کسی مسئول رزق است؟ پدر، از کانال پدر به بچه می‌رسد، منتها اصلاً مال بچه است. خدا به واسطه آمدن بچه یک روزی ویژه برای او تهیه کرده، اما به پدر می‌دهد که به بچه برساند. بابا فکر می‌کند خودش دارد به بچه می‌دهد! اگر این **منطق** باشد جور دیگری انسان فکر می‌کند. این که فکر کند ما مردان داریم خرج زن‌ها را می‌دهیم، یا ما داریم شکم شما را پر می‌کنیم! اصلاً این‌ها نیست. گاه ما **مبانی** را از جای دیگر می‌گیریم و قرآن می‌خوانیم؛ خوب به هم نمی‌خورد. مبانی را از جای دیگری می‌گیریم و روایت می‌خوانیم!

خداوند مدافع سرسخت زنان

این که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**، به خانم‌ها بر نخورد. اصلاً می‌دانید آیاتی که در سوره نساء آمده، حتی آیه ۱۲۷ **وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ**؛ از تو راجع به زن‌ها استفتاء می‌کنند، به خاطر این بوده که در آیات ابتدائی سوره نساء، خداوند در حقوق زن چنان مدافعانه وارد شده، راجع به ارث، مال و اموالشان که مردان را بیچاره کرده. آمدند گفتند، جدی جدی این‌ها را خدا دارد راجع به زنان می‌گوید؟ که خداوند می‌فرماید: **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ**؛ خدا دارد فتوا می‌دهد. این نظر خداست؛ یعنی جدی جدی خدا این قدر هوای زن‌ها را دارد؟ یا از خودت در آوردی؟ آن وقت ما همین آیاتی را که در مقام دفاع است، در مقام مذمت می‌فهمیم. مثل آیات ارث و این که نفقه به عهده مرد است. آدم می‌تواند به خودش تلقین کند که من که

روزی خور هستم؛ یعنی من زبردست هستم! یعنی من آدم بی خود هستم؛ یعنی من قشر درجه دو هستم. چرا این طرفی می بینید؟ آیه دقیقاً برعکس این را نشان می دهد.

فضای آیه **حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**، فضای مثبت است که بین خدا چقدر تحویل گرفته است؟ و فرود می آید در بحث های خانوادگی: **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ**.

(سؤال) این عقل، عقل **مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ**؛ آن چیزی که با آن بهشت کسب می شود، نیست، این همان درایت است. می تواند درایت هرکسی بر احساساتش غلبه کند، ولی به لحاظ نورم هر جا که احساس، احساس بالاتری باشد، بر درایت و تدبیر غلبه بیشتری می کند.

(سؤال) این جاه طلبی، احساس نیست. از زمره احساسات نیست. از زمره حلیت و زیور نیست. آن که در آیه ۱۸ سوره زخرف آمده: **أَوْ مَن يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ**؛ وقتی انشاء و ایجاد در زیور و زینت و احساسات می شود، آن موقع در خصام، غیر مبین است. نه در همه جا، مثلاً در حل مسئله ریاضی، آیه گویای این است که انسان در خصومت ها، حتی در تجربه و زندگی های خانوادگی که روان شناسان هم می گویند و در نورم می تواند این را ببیند که آن **جاه طلبی** ها یک **تدبیر** خاصی را ایجاد می کند؛ یعنی تدبیر می کند که جاه طلبی اش را ابراز کند و جاه طلبی را به ظهور برساند. به نظر می آید که احساساتی بودن چیز بدی نیست. اگر تلقی بدی از آن نکنید، احساسات بیشتر داشتن، در جاهایی که قرار است احساسات خرج بشود - نه در مسائل انتگرال - بر تدبیر آدم غلبه می کند و تدبیر را تحت الشعاع خودش قرار می دهد. در مردان هم ممکن است باشد ولی کم تر. حتی در جاه طلبی هم کم تر اثر می گذارد. در نورم کم تر است.

یک مطلبی را اساساً در آیات فقهی باید دقت کنیم. یک بعد آیات، ابعاد فقهی آن است که در کتاب های فقهی مورد کنکاش قرار می گیرد و آیه را هم تا آن جا می گویند که ثمره فقهی دارد. اگر شما همین آیات را در کتب فقهی نگاه بکنید، می بینید آیه به تمامه نقل نمی شود؛ مثلاً در این آیه مورد بحث نهایتاً تا **فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ** **سَبِيلًا** آمده است و در آیات دیگر هم تا آن جا که بحث فقهی است، بیشتر از آن نیست؛ یعنی فقها یک نگاه کاملاً فقهی به آیه می کنند و برداشت های فقهی می کنند؛ یعنی می خواهند حقوق را تعیین کنند. این یک برخورد با

آیه است، منتها آیا آیه غیر از مسئله فقهی اش، یک روح حاکم دارد یا نه؟ که گاهی اوقات اطراف آیه، آیات دیگر و بالا و پایین آیه، یک روح حاکم بر آیه را ارائه می‌دهد. برای این که آیه مستند به روایت شود، آیه‌ای را با یک روایت می‌خوانم.

روح آیات فقهی

سوره مبارکه نور، آیه ۶۱ در ص ۳۵۸ را بیاورید! این حرفی که الان زدم خیلی مهم است. این که بالا و پایین آیات حتی آیات فقهی، روحی حاکم بر آن وجود دارد که خود آیه را بدون این که شما بخواهید به زحمت چیزی به آن بچسبانید، آن آیه گویای همان مطالب هم هست. این آیه را خوانده‌ایم درباره پیوندهایی که قرآن برای جامعه پیشنهاد می‌کند، این است: **لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ [حرج] أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ؛** بحث این است که از خانه چه کسانی می‌توانید بی‌اجازه چیزی بخورید. با اجازه از خانه هر کسی می‌شود غذا خورد. در کتب فقهی به این آیه کاملاً یک نگاه فقهی شده و حدود آن معلوم شده که مثلاً چقدر می‌توانید بخورید. **أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ؛** یا این که کلید خانه دست شماست. طرف رفته مسافرت کلید خانه‌اش را داده دست شما. شما نداری بخوری؟ برو خانه‌اش بردار بخور! و این قدر این بیوت را تأکید می‌کنند، پس یک موقع بحث فقهی است. همین که با شنیدن چیزهایی که نشنیدید، چشم‌های شما گرد شد، این مربوط به یک بحث دیگری است که مستبطن در آیه است **أَوْ صَدِيقِكُمْ؛** یا رفیقت. ما چه رفیقی هستیم که تو گرسنه‌ای و من سیرم، یا تو سیری من گرسنه‌ام؟ ما با هم رفیق هستیم؟ می‌بینید خارج از بحث فقهی یک چیزی دارد بالا و پایین می‌پرد، به نام روح حاکم بر آیه. در حالی که آیه کاملاً فقهی است. اصلاً این ترکیب **امهاتکم و بناتکم و ...** در آیات فقهی به کار می‌رود. آیه فقهی است ولی دارد یک روحی را القا می‌کند که جامعه باید این جور باشد. رابطه رفقا باید این جور باشد که من و تو نداریم!

من گرسنه‌ام و آن وقت تو سیری؟ یا تو گرسنه‌ای و من سیرم؟ مگر می‌شود؟ در جامعه مؤمنین این چه رابطه‌ای با همدیگر است؟

شیعیان واقعی با هم ندار هستند

گاهی همین‌ها را در روایات می‌بینید: بحار، جلد ۷۱، ص ۲۳۲، دارد که امام صادق به مفضل می‌گوید: یا مُفَضَّلُ كَيْفَ حَالُ الشَّيْعَةِ عِنْدَكُمْ؟؛ حال شیعه نزد شما چگونه است؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ توپ! خیلی با حال! مَا أَحْسَنَ حَالَهُمْ، وَأَوْصَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَأَبْرَّ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ؛ خیلی روابطشان با هم خوب است و نسبت به هم اهل بر هستند. حضرت می‌فرماید: أَيْحَى الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيُدْخِلُ يَدَهُ فِي كَيْسِهِ وَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ لَا يَجِبُهُ فِي نَفْسِهِ وَلَا يَجِدُ فِي نَفْسِهِ أَلْمًا؟؛ آیا می‌شود یکی از شما برود پیش برادرش و دست بکند در جیبش و حاجتش را بردارد و او هم لایجبش؛ به روی مبارک نیاورد و جبهه‌ای نگیرد «وَلَا يَجِدُ فِي نَفْسِهِ أَلْمًا؛ اصلاً تو خودش هم هیچ احساس درد نکند؟ و هیچ احساس بدی هم به او دست ندهد از این کار؟ قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ؛ به خدا رابطه این مدلی نیست والله ما هم كَذَا، قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ كَانُوا ثُمَّ اجْتَمَعَتْ شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى فَخْذِ شَاةٍ لَأَصْدَرَهُمْ؛ والله اگر رابطه‌شان این‌جوری بود، چنان برکتی ما به رزق این‌ها می‌دادیم که اگر شیعه آل محمد روی یک ران گوسفند اجتماع می‌کردند، جواب همه‌شان را می‌داد؛ یعنی اگر رابطه‌شان این رابطه بود که دست کنند در جیب همدیگر، من چنان به اموال این‌ها برکت می‌دادم.

فکر نکنید این ترویج یک اقتصاد سوسیالیستی - کمونیستی است! نه این نیست. این است که واقعاً رابطه شیعه با هم چه جوری باید باشد؟ رابطه شیعه چه قدر با هم نزدیک باشند؟ به لحاظ اقتصادی چه قدر به هم برسند؟ این جواب آن شبهه‌ای است که ایجاد شد که در روایت بود: نمی‌ترسی که راست بگویند؟ سؤال کرده بودند به هر فقیری کمک کنیم؟ نه یک موقعی هست که طرف آدم کلاشی است که آمده در مغازه گفته: من ندارم. گفتم: من برایت یک کیف می‌خرم با یک عالمه جوراب ببر بفروش! هر موقع تمام کردی بیا! گفته: برو بابا! این آدم آدم تنبلی است که این را قبول نمی‌کند ولی پیش آمده که کسی اظهار نداری می‌کرد، من گفتم: برایت

موتور می خرم با آن کار کن، مسافر جابجا کن! حالا این آدم با این موتور زن و بچه اش را اداره می کند و دارد کار می کند. خوب شما نمی ترسی که این آیا راست می گوید؟ بله توی این ها دوتاشان دروغ می گویند و چهارتاشان راست می گویند. این خانم هایی که گاه به در مغازه می آیند، شوهر معتاد دارند، خوب، تکلیف این زن و بچه چیست؟

اگر در این فضا محکم همدیگر را نگه می داشتیم و لااقل در جامعه رفقا این قدر محکم همدیگر را نگه می داشتیم! این آدم می خواهد ازدواج کند و نمی تواند! مگر می شود؟ این ها می شود **روح حاکم** بر دین و آیه، **مزاق شارع و ذهنیت خدا** به تعبیر مسامحه آمیز که خدا را دارد جامعه چه جوری نگاه می کند؟ اجتماع برای او چه مدلی معنا می دهد؟ یا در روایت دیگری دارد: (جامعه این جوری) پس به چیزی هنوز نرسیده اند: **لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ**^۳؛ هنوز به بلوغ فکری نرسیده. ما فکر می کنیم اگر با همه شمرده شمرده صحبت کنیم، این می شود بلوغ فکری! در حالی که امام صادق می فرماید: **لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ**؛ این ها هنوز صاحب **حُلم** و **بلوغ فکری** نشده اند. هنوز به لحاظ فکری بالغ نشده اند که رابطه شان با هم این جوری باشد! طرف این پا و آن پا می شود، کار دارد می خواهد آژانس سوار شود، پول هم ندارد. خوب بفهم دیگر! زود یک پولی بده برود دیگر! این روح حاکم است.

برگردیم سوره نساء. گاه شما آیه را به سبک یک فقیه نگاه می کنید، طبیعتاً آن سبک خودش را دارد و نگاه می کنیم ببینیم فقیه چه گفته. این آیه را بگذارید کنار آیه ۱۲۸؛ چون باید این دو آیه را با هم توضیح دهیم. در این آیه در مورد نشوز مرد صحبت شده که اگر این آیه با آیه مورد بحث سیاق بندی شود، معلوم می شود آیه **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ يَخَشِيهِنَّ** از آیه به زندگی خانوادگی ربط دارد؛ چون ظاهر صریح در زندگی خانوادگی است **وَإِنَّ امْرَأَةً حَافِتًا مِّنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا**؛ اگر زنی از شوهرش گرفتار نشوز شود **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا**؛ جلسه قبل از نظر لغوی نشوز را معنی کردم، حالا اصطلاحی آن را عرض می کنم **وَالصُّلْحُ خَيْرٌ** در کتب فقهی تا این جا بیشتر جلو نمی آید. اگر خیلی جلو بیاید تا **وَالصُّلْحُ خَيْرٌ!**

وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ؛ بخل در سینه این‌ها لانه کرده **وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا**.

زن صالح مسئول حفاظت اطلاعات خانواده

خوب این دو آیه را ما باید با هم ببینیم. **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ**؛ زن صالح در نظام خانوادگی زنی است که متواضع باشد. از روی خود بحث نشوز فهمیده می‌شود که به معنی برجستگی است. نشوز از نَشَزَ که در قرآن معنی کردیم در آیه **«وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا»** (مجادله: ۱۱)؛ وقتی به شما می‌گویند بلند شوید، بلند شوید. این «انا رجل» کردن و برجستگی ریشه نشوز است. این‌ها همه به آن اطاعت برمی‌گردد، منتها **قنوت** با **اطاعت** تفاوت دارد. نمی‌خواهد راجع به مینی‌موم صحبت کند، می‌خواهد راجع به زن صالح صحبت کند. زن صالح در نظام خانوادگی زنی است که بسیار متواضع است. نه متواضع عندالله، متواضع نزد شوهرش که حدودش هم باید مشخص شود. و بعد **حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**؛ به این «باء» می‌گویند باء مقابله؛ یعنی در قبال **مَا حَفِظَ اللَّهُ** که خدا حفظش کرده و او را از کار بیرون و جنگ مصون داشته. واجب النفقه خودش شده و این جوروی خدا او را صیانت کرده، به مقابله این که **مَا حَفِظَ اللَّهُ**؛ ببین خدا چقدر حفظت کرده! در احکامی که داده حفظت کرده، در نظام خانوادگی حفظت کرده، در ارث هوایت را داشته و خدا در همه‌جا هوایت را داشته و از بسیاری کارها که به عنوان وظیفه است نه حقوق مرخصت کرده. مثلاً شهادت، جنگ رفتن که جزء حقوق کسی نیست، جزء وظائف است. خدا از وظائف تو را مرخص کرده نه از حقوق! **بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**؛ به پاس پاداش این حفظ، زن خوب زنی است که **حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ** است؛ **اسرار خانه** و اسرار غیب را حفظ می‌کند، نه این که اسرار الهی را فاش نمی‌کند یا مقام غیب الهویه را فاش نمی‌کند! این که این‌جا معنی نمی‌دهد. او فضای خانه و اسرار خانه را و چیزهایی را که در خانه می‌تواند اتفاق بیفتد، لو ندهد. باز به یکی از بزنگاه‌های خانم‌ها دارد انگشت می‌گذارد. این‌ها بدو بیراه نیست.

این‌ها واقعیاتی است که باید پذیرفت. خیلی وقت‌ها اسرار خانه و خانواده تا ریزترین و دقیق‌ترین حالات شب دست چهارتا آدم دیگر هم هست! می‌بینید که در یک مهمانی گفته می‌شود که چه کسی چه جوروی برخوردار

می‌کند و شوهر ما چه جوری برخورد می‌کند، صفر تا صد (a- to-z) چه جوری برخورد می‌کند، همه را می‌گوید. و این یکی از بزنگاه‌هاست که حفاظت اطلاعات از طرف خانم‌ها یک مقدار ضعیف است و این را باید بپذیرند. در میان خانم‌هایی که جزء اعظم هستند، خودم متحیرم که برخی خبرها در یک مجموعه چه جور پخش می‌شود! اولاً با چه سرعتی پخش می‌شود؛ یعنی اگر ما روی وب سایت می‌گذاشتیم به این سرعت پخش نمی‌شد. یک چیزی با سرعت نور پخش می‌شود. و بعد چیزی بوده که با صد مدل تأکید گفته شده به اطلاع کسی نرسد؛ شاید هم مسئله مهمی نبوده اما مثلاً با فاصله دو روز به اطلاع همه رسیده و این چیز عجیبی است. انگار یک گلوله آتش است. مثلاً ما خواستیم جابجا شویم ولی بهتره فعلاً بچه‌ها ندانند، ولی مجبور بودم به یکسری از مسئولان بگویم و عجیب است که همه هم می‌گویند: ما نگفتیم، ولی همه هم می‌دانند! من نمی‌دانم چه جوری است! این یکی از بزنگاه‌های داستان خانم‌هاست که زندگی خانوادگی طرف را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این **حَافِظَاتُ لَلْغَيْبِ** را بزیند به آن چه روایات بیان کرده؛ مثلاً غیب یعنی موقعی که مرد نیست، حافظ مال شوهرش باشد و کسی را در خانه نیاورد. عنوان عام گرفته شده تا بحث **حَافِظَاتُ لَلْغَيْبِ** را بگیرد و از آن طرف غیب خانواده را مستور نگه می‌دارد. اطلاعاتی مربوط به خانواده است که به کسی نمی‌دهد و یک خانواده که باید حفاظت اطلاعات درونش وجود داشته باشد مسئول اصلی اولاً و مقصر اصلی ثانیاً، خانم خانه است.

(سؤال) کافی است که یک اختلاف جزئی پیش بیاید تا این‌ها دامن بزند به چیزهایی که گفته شده یا فیدبک بیاید به منزل.

چون که می‌گوید: **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لَلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**، در حقیقت این **حفظ مال**، **حفظ آبرو**، حفظ نوامیس مرد، حفظ نوامیس خانه، همه یک جوری به این شأن قوام بودن مرد برمی‌گردد. قوامیت مرد در جایی است که دارد پر می‌دهد به یک کار غیر فقهی. این جاها جایی است که یواش یواش لبه‌ها و سر نخ حرکت‌های غیر فقهی قرآن از لابلای مسائل فقهی قرآن دارد در می‌آید؛ یعنی مسئله قوامیت و مدیریت مرد را اگر در جریان فقهی بخواهید نگاه کنید، یک جریان مشخصی را فقه، تعیین کرده و آن به نشوز برمی‌گردد، به

اطاعت برمی‌گردد و این‌ها. علاوه بر این فضای آیه بعد و به اضافه این آیه که یواش یواش دارد به حرکتی غیر فقهی پر می‌دهد. و بحث به روح حاکم بر آیه برمی‌گردد؛ یعنی قوامیت مرد چه ارتباطی به حافظ غیب بودن زن دارد؟ یک موقع بحث قانت بودن است که با قوام بودن ارتباط دارد. اگر او قوام است، این مدیر مسئول یک حالت قانت بودن در خودش دارد، ولی حافظ غیب بودن، غیب را حفظ کردن، اسرار هویدا نکردن، چه ارتباطی به مسئله قوامیت دارد؟ انگار دارد حوزه‌های روح‌ها را تعیین می‌کند؛ یعنی در آن روح حاکم، قوامیت مرد تا این حد هست؛ یعنی او در روح حاکمش تا این قدر اطاعت‌پذیر هست. که نیروی اسرار را لو بدهی!

برداشت معنای تمکین از روح قرآن

بگذارید حرف آخر را اول بزنم تا گیج نشوید! در بحث فقهی دارد رابطه‌ای را تعیین می‌کند که رابطه در اوج مینی‌موم بودن است؛ یعنی این تمکین جنسی بکند و او نفقه بدهد. این سطح فقهی آیه است. نشوز یعنی همین! به لحاظ فقهی معنی نشوز فقط همین است. آیا این آیه با همه طمطراقش که آیات بعد آن هم بحث اصلاح فیما بین و توفیق یک زندگی و **وفاق ایجاد کردن** در یک زندگی است؛ یعنی رسیدن به این پایه است که این نفقه بدهد و این تمکین کند؟ نه یک حرف دیگری در آیه وجود دارد و الا خیلی ساده‌تر می‌شد این حرف را زد که این باید نفقه بدهد و این باید تمکین کند، والسلام! یک چند تا دیگر هم هست مثل حق الغصب (حق همخوابگی در تعدد زوجات)، حق العزل. آیا آیه برای رسیدن به این پایه است؟ این حکم آوردن و وفاق ایجاد کردن برای این است تا چنین اتفاقی در زندگی بیفتد؟ این آیه این قدر بار دارد؟ یواش یواش دارد لایه‌های غیر فقهی و روح آیه را نشان می‌دهد که باید دقت کرد که می‌گوید: پس زن صالح این است. به لحاظ فقهی این چه ارتباطی به قوامیت مرد دارد؟ که او باید قانت و متواضع باشد. آیا بار معنایی متواضع یعنی این که در تمکین جنسی این قدر تواضع داشته باشد؟ آیه به لحاظ روح حاکم این قدر بار دارد؟ اصلاً از آیات فقهی ما این انتظار را نداریم این حرف را بزنند!

اعتقاد < اخلاق > فقه

به این نکته توجه کنید. من چیزی شبیه به آمار قبلاً گفتم که ما اگر آیات قرآن را بررسی می‌کنیم و یک سوره‌ای ۸۰ آیه داشته باشد، دو تائیس فقهی است، ده تائیس موعظه و بقیه‌اش مباحث کلامی است. بارها عرض شده که ضمانت فقه حاکمیت اخلاق است و **ضمانت اخلاق** حاکمیت اعتقاد است و گرنه فقه به تنهایی هیچ موقع نمی‌تواند جامعه را اداره کند؛ یعنی اگر فقه بخواهد عمل کند، باید در چنبر مسائل اخلاقی قرار بگیرد و آن هم در چنبر مسائل اعتقادی. برای همین است که آیات فقهی ما با رساله‌های توضیح المسائل تفاوت ماهوی دارد. اصلاً خیلی متفاوت است. وقتی استشهادات فقهی این آیه را می‌خواهید نگاه کنید، بیشتر از یک چیز سطحی از توی آن در نمی‌آید. البته اشکالی ندارد ولی نگاه فقهی آن را می‌خواهم بگویم. این که قانتات و اطاعت به نشوز بر می‌گردد و با هم لینک برقرار می‌کند، آیا فقط همین است؟ می‌بینید دارد حوزه‌ای از قوامیت را نه در مسئله فقهی بلکه در یک روح آیه و جامعه‌شناختی آیه حوزه‌های دیگری را مطرح می‌کند که **حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**؛ خدا حفظت کرده، تو هم غیب خانواده را حفظ کن! این شعبه‌ای از قوامیت خود مرد است.

تعبیر خوف در قرآن برای پیشگیری

بعد می‌گوید: **وَاللَّائِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**؛ حالا اگر از نشوز زن ترسیدید. ترسیدن از نشوز زن نه این که نشوز محقق بشود. از این تعبیر زیاد داریم. ممکن است نشوز محقق نشود ولی امارات و نشانه‌ها دارد دیده می‌شود که نشوز دارد محقق می‌شود. باز می‌آییم به آیه فقهی نگاه می‌کنیم. نشوز یعنی چه؟ یعنی نافرمانی. در کجا؟ در جایی که باید اطاعت کند. کجا؟ در تمکین جنسی و تمام شد و رفت! نهایت چیزی که فقها گفته‌اند و در آن تردید کرده‌اند، بحث بیرون رفتن از خانه هم هست که آن بیرون رفتن از خانه هم روایات نشان می‌دهد که یعنی مانع چنین حقی شدن؛ مانعیت ایجاد کردن برای چنین حقی، یا به تعبیری خودآرایی برای بیرون از خانه، یک نوع **تبرج** برای بیرون از خانه. خیلی به خودش برسد که بیرون از خانه برود. چنین تفاسیر جنسی هم از آیه شده. اولاً یک نکته را باید توجه کرد که چرا این قدر خدا نسبت به این قضیه نظر دارد، پیدا کنید پرتقال فروش را! یعنی این مسئله در خانه به قدری برای مرد مهم است که اگر یک حق در خانه داشته باشد، این حق است.

این مسئله مسئله شوخی برداری نیست و خیلی جدی است؛ یعنی از جدی‌ترین مسائل در خانه است. ما در مقام مشاوره هم بسیاری چیزها را می‌بینیم که تهاش به این جاها می‌رسد، یا فیدبک آن را این جاها می‌گذارد. بالاخره پای این چیزها وسط می‌آید. این که به لحاظ جنسی سیر و پر نشده و بعد روایات می‌آید این را پرو بال می‌دهد. در موقع هرزه بودن او پروپاگاند می‌کند که هسته مرکزی بحث این می‌شود که چه کارها باید بکند برای این قضیه؛ یعنی اگر مرد یک حق فقهی داشته باشد، همین است و زن هم یکی دو تا حق فقهی دارد که بحث نفقه است که اعم از کسوت و مسکن و خوراک و خرج‌های متعارف است، پس ببینید وقتی از ابتدا می‌گوید: **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**؛ یعنی وقتی امارات روشن می‌شود که در بحث فقهی، آن می‌شود و در روح حاکم چیز دیگری می‌شود؛ یعنی یک جور دارد برجستگی می‌کند. انگار دیگر مال خانه و خانواده نیست. دارد می‌رود و می‌آید و نظر می‌دهد و ریشه‌های آن مدیریت و اطاعت را در خانواده حفظ نمی‌کند. باز آیات دیگر را به کمک می‌آوریم. نه تنها قرآن در این مورد بلکه در موارد دیگری هم این کار را می‌کند. نمی‌گوید که بگذار قضیه تا بیخ بیخش برسد. حتی وقتی به پیامبر می‌گوید: **«وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَاَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ»** (انفال: ۵۸)؛ اگر ترسیدی که آن قوم عهدش را زیر پا بگذارد و دارد شواهدش پیدا می‌شود **فَاَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ**؛ تو هم بینداز که مساوی بشوید، این‌طور نیست که چون ما با هم برادریم، در ضمن ما آدم‌های هالویی هم هستیم و وقتی شما سوار ما شدی و مملکت نصفش که رفت تازه بفهمیم! این است که آمده **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**؛ از نشوز این‌ها چیزهایی دارد روشن می‌شود. فقها در آخرین پیشنهاد خدا که به ترتیب: ... **واضربوهن** مطرح می‌شود گفته‌اند که در نقطه **واضربوهن** بحث نشوز و امارات آن دیگر نیست، خود نشوز است؛ یعنی در نشوز محقق حق دارد که قسمت آخرش را اجرا کند. این حرف عقلایی به نظر می‌رسد و به لحاظ ترتیب هم عقلانی است؛ یعنی وقتی برای این حرف می‌خواهد مراحل را طی کند و او به تمام مراحل تن در نمی‌دهد، در مرحله آخر واقعاً به نشوز هم می‌رسد؛ یعنی از خوف نشوز شروع می‌شود، او یک حرکت‌هایی انجام می‌دهد و در آخر به خود نشوز می‌رسد.

اگر بخواهم یک شاهد بیاورم. ما عبارات این چینی در قرآن داریم که خوف می‌آید و در آخر امر محقق را نشان می‌دهد: بقره، آیه ۱۸۲، ص ۲۷ و ۲۸ را ببینید! از ص ۲۷ این بحث را می‌کند که وصیت کنید و کسی هم وصیت میت را عوض نکند که پوست می‌کنیم! ولی من باب این که هر قاعده‌ای یک استثنا دارد **فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ**؛ اگر کسی وصیت کرد و گرفتار جنف و وصیت انحرافی شده باشد؛ مثلاً گفته باشد با این یک سوم پول من یک قمارخانه بزنی، یا یک مسجد وسط اتوبان بسازید، یا به بیش از یک سوم مالش وصیت کرده باشد. این جا می‌گوید: **فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا**؛ وقتی وصیت کرده که وصیت را وسط می‌گذارند و می‌بینند، دیگر خاف معنی ندارد؛ چون یک چیز محقق است. میت هم که مرده، پس وصیتی محقق شده که اگر اتفاق بیفتد خوفناک است، پس قرآن تاب تحمل این که «خاف» به این گونه هم معنا شود را دارد. متوجه استدلال شدید؟ از میتی که مرده که نمی‌ترسند کاری بکند، بله اگر زنده بود می‌شد ترسید که وصیتی بکند و می‌فرستادند کسی را که او را هدایت کند که چنین وصیتی نکن! این جا «خاف» تحمل این معنا را دارد و لذا در آیه **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ** اگر گفته شده باید ته آن نشوز محقق باشد، نگویید مخالف قرآن شد. این‌ها هم کار لغوی و ادیب نیست، کار مفسر است که این لغت‌ها و روح حاکم بر لغت و استفاده‌های آن‌ها را درآورد. این جوری نست که شما بگویید «خاف» یعنی ترسید و تمام!

بعد از **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ**؛ درست است که سه مرحله آمده اما از این واوها ترتیب فهمیده شده و همه هم همین ترتیب را می‌فهمند. نه این که تا ترسیدید همه کارها را با هم انجام دهید. ترسیدی، موعظه کن و بزنی و... واو برای عطف است و درست است که واو دارد ولی در حکم «ثم» است و در معنای «فاء ترتیبی» است، نه «فاء تفریعی» و در ادبیات این آیه از شواهد «فاء ترتیبی» است و این‌ها ظهور کلام است.

موعظه زن یعنی چه؟

فَعِظُوهُنَّ؛ آن‌ها را موعظه و نصیحت کنید. هر کسی باید حرف را به روال معقولش معنی کند. معنی موعظه این قدر وسیع است که خدا به کل قرآن می‌گوید موعظه؛ **هُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ** (آل عمران: ۳۸). موعظه نه این که

بنشینن پایین! بسم الله الرحمن الرحيم. موعظه یعنی بیان معارف، بنشینن یک کتاب بخوان، برویم پیش یک مشاور، پیش یک کسی که تو قبول داری، یک کسی که من قبول دارم، یک کسی بیاید با ما حرف بزند، یا با هم حرف بزیم و سنگ‌هایمان را از هم واکنیم. این‌ها موعظه است. اگر کل قرآن موعظه است، مگر فقط بالای منبر رفته؟ این همه معارفی که در قرآن است چیست؟ این‌ها موعظه است دیگر! وقتی می‌گوییم قرآن موعظه است، موعظه را صرفاً نباید این فهمید که مثل سوپر من وارد شده و می‌خواهد به عنوان یک شخصیت برتر این را به حالت تحقیر موعظه کند. لزومی ندارد موعظه فقط با زبان آیات و حدیث باشد! یکی از بدترین کارها که در زندگی‌های دینی اتفاق می‌افتد، این است که آیات را وجه المصالحة فحش‌های خودشان قرار می‌دهند؛ یعنی با آیه و روایت به هم فحش می‌دهند؛ یعنی می‌خواهند حال طرف را بگیرد، دو تا روایت خرج می‌کند. با این کار طرف را با امیر المؤمنین بد می‌کنند و واقعاً آدم را زده می‌کند. این‌ها دیگر عقلایی است که نباید از آبروی اهل بیت مایه گذاشت. گاهی در این بحث‌ها روایت ضعیف هست، گاهی معنی و محتوای آن را نمی‌داند. روح حاکم بر آن‌ها را نمی‌داند. وقتی قرآن می‌گوید: **لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا** (حشر: ۲۱)؛ یعنی قرآن یک نکته‌ای می‌گوید و قرآن آن قدر شأنش بالاست که همه می‌پکند.

ضرورت توجه به روح حاکم بر آیات و روایات

در روایات در بحث قانتات و متواضع بودن داریم که «لو»؛ قرار نیست کسی به کسی سجده کند اما اگر قرار باشد کسی به کسی سجده کند، زن به شوهرش سجده کند. شما روح این حدیث را بگیرید. روحش مهم است. یعنی چه؟ یعنی قانتات. گفته‌اند: انائی هستند که سجده می‌کنند. گفته‌اند: بی‌خود سجده می‌کنند؛ چون که لو امتناعیه است؛ یعنی به فرض محال، اما برخی این روایت را می‌گویند، توضیح هم نمی‌دهند، «لو» آن را هم نمی‌گویند، می‌گویند: در روایات گفته‌اند زن باید به شوهرش سجده کند! این حرف‌ها را خودم با دو گوش خودم شنیده‌ام. کجا ما چنین حرفی داریم؟ بی‌خود می‌کند کسی به کسی سجده کند. این حرف نو و جدیدی نیست این یعنی قانتات. این قدر این حرف‌ها را می‌گویند؛ مثلاً می‌گویند، «وَإِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرٍ قَتَبٍ»؛ تمکین حتی

روی زین شتر! آخر چه کسی روی زین شتر چنین کاری می‌کند؟ اصلاً مگر می‌شود؟ بحث این است که اهمیت این کار را گوشزد می‌کنند. **روح حاکم** این را بگیرد. فضا چیست؟ این فضاست که این قضیه خیلی مهم است و تمام! این قدر بال و پر ندهید! اهل بیت متناسب با زمان و فضای خودشان گفته‌اند، حالا شما نگو! قرار نیست که ما کلمه به کلمه اهل بیت را تکرار کنیم. هنر بسته‌بندی هم برای خودش هنری است. الان این حدیث را بخواهید در دانشگاه بگویید، همه منفجر می‌شوند. درست است که این را اهل بیت فرمودند، ولی ببین چه می‌خواسته بگوید؟ بعد بسته‌بندی کن، در یک **بسته‌بندی** خوب تحویل مردم بده! این کار است نه این که پشت سر هم روایت بخوانم! من هم این روایت را خواندم چون تخصصی است و دائم می‌گویند، خیلی زیاد پرسیده‌اند که اهل بیت این را گفته‌اند؟ یعنی نظر خدا این است؟ نه، گفتمان آن‌ها این مدلی بوده، حالا شما این گفتمان را انتخاب نکن. در دانشگاه داری حرف می‌زنی، فقط به اهمیت مسئله پرداز!

(سؤال) قانتات و نشوز فقهی را فهمیدید؟ **فَعِظُوهُنَّ** نشد؟ این جور کارها جواب نداد؟ **وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ**؛ خوابگاه در یک مضجع را ترک کنید. در روایت دارد **يُحَوَّلُ ظَهْرَهُ**؛ یعنی قهر کنید. ببینید روح حاکمش مهم است. مرد قهر کند برای زن خیلی بد است. خیلی درب و داغان می‌شود. نه این‌که چون چنین دستور داده‌اند، من پشتم را به او می‌کنم. نه آن وقت‌ها این جوری قهر می‌کردند. شما یک حالت بی‌اعتنایی کنید. این بی‌اعتنایی هم تأثیر دارد. کسانی که ازدواج کردند می‌دانند که بی‌اعتنایی از طرف مرد چه‌طور زن را درهم می‌کوبد!

وَأَضْرِبُوهُنَّ به این آیه می‌خواهیم نگاه فقهی بکنیم. نگفتند که چه جوری بزنید که؟ مگر نباید این‌ها را فقه توضیح دهد؟ خوب چه جوری بزنیم؟ **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ**؛ اگر در چیزی اختلاف کردیم مگر نباید **فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**؟ (نساء: ۵۹) نباید بپرسیم تا چه حدی حق دارد کسی بزند؟ گفته‌اند مدمیاً^۴ نباشد؛ خون نیاید، قرمز نشود، عضوی نشکند. چیزی که در روایات در این بخش به لحاظ فقهی توضیح داده‌اند، این است (بحار، ج ۵۱، ص ۱۲۱) **فَالْهَجْرُ أَنْ يُحَوَّلَ إِلَيْهَا ظَهْرُهُ فِي الْمَضْجَعِ**؛ در خوابگاه پشت کنند **وَالضَّرْبُ بِالسَّوَاكِ وَشِبْهِهِ**؛ با چوب مسواک یا شبیه آن یک ضرب خیلی با مدارا. کسی که با دسته بیل که مسواک نمی‌زند!

(سؤال) زدن خودش خیلی چیز بدی است! کسی اگر کسی را بزند مخصوصاً مرد زنش را بزند(خدا نیاورد)، این کار خیلی درد دارد! به جهات دیگری درد دارد؛ یعنی این قدر این کار خردکننده است، مخصوصاً صورت که گفته‌اند توی صورت خر نزنید! چون وجه محترم است. آن چه که یک مرد زنی را بزند، دردی در آن است که بدنی نیست. از خود این آیه در می‌آید که نهایت توبیخ را دارد می‌کند.

(سؤال) همین توضیحی که الان می‌گویید، قرآن در ادامه‌اش اشاره می‌کند: **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ؛** یعنی همه چیز به این بازگشت می‌کند که آیا این کار موجب اطاعت می‌شود یا نه؟ یعنی شما اگر فکر کنید من ضرب به مسواک کنم، اصلاً باعث اطاعت نمی‌شود، نباید بزنی؟ نمی‌توانی بگویی یک جوروی این کار را انجام بدهم که موجب اطاعت بشود. یا این که هجر در مضاجع جواب نمی‌دهد و به درد اطاعت کردن طرف نمی‌خورد. کاملاً این کارها به اطاعت کردن ارتباط دارد. ضرب جواب نمی‌دهد؟ فشار عاطفی جواب نمی‌دهد؟ ندهد! با این آیه نسخ نمی‌شود. خود آیه خودش را تحدید می‌کند و محدود می‌کند. از اول آیه دارد می‌گوید: قانتات، نشوز، نافرمانی و بعد اطاعت، پس معلوم است در این روال است. می‌گوید: **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً** پس معلوم است که به اطاعت ربط دارد. اگر منجر به اطاعت نشد، نکن! اگر این ابزار به در بخور نیست استفاده نکن. این جوروی نیست که آیه از بین برود! خود آیه دارد میزان خودش را محدود می‌کند.

(سؤال) می‌گوید: اگر اطاعت کردند، پس شما این کارها را برای چه می‌کنید؟ کاری به **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً** نداریم. این طرف آیه دارد که اگر منجر به اطاعت شد، دیگر شما هیچ راهی برای تعدی ندارید! نمی‌توانید بگویید: تو به مادر من تیکه انداختی، من هم تمسخرت می‌کنم، حالت را می‌گیرم. نمی‌توانید چنین کاری بکنید!

(سؤال) اگر منجر به اطاعت نشد که نشد، طلاق می‌دهی! اگر نشوز شد می‌توانی نگه داری، می‌توانی طلاق بدهی. کانتکست فقهی‌اش این است. اگر طرف ناشزه شد و ول هم نمی‌کند، یا شما می‌سازی، یا طلاق می‌دهی. ببینید یک context فقهی وجود دارد که شمای مرد می‌بینی نشوز شده، زندگی به هم خورده، فاجعه است، این کارها را می‌کنی اگر اطاعت کرد که کرد وگرنه می‌توانی طلاق بدهی، یا می‌سوزی و می‌سازی.

(سؤال) ببینید آیه حد زده گفته شما این کار را نمی‌توانید بکنید حدیث می‌گوید مدمیاً نزنید؛ یعنی خون نیاید. شما هجر در مضاجع نکنید. اصلاً ابتکار بزنید، فیلم‌سازی کنید.

(سؤال) اگر شارع حد نگذاشته باشد اشکالی ندارد. برای همین می‌گویند با مسواک یا شبه آن. اصلاً یک کار دیگری بکن. این جاست که فضا باز می‌شود. اصلاً **ابتکار عمل** را بگیر دستت. یک کاری بکن که موجب اطاعت بشود و شارع هم حد زده باشد. اشکال ندارد آیه تحمل این معنا را دارد یا اگر یک جایی هست که با دید عقلایی که شما داری منجر به اطاعت نمی‌شود. مثلاً اگر من چند تا از عیوب او را به رخش بکشم و حالش را بگیرم و توی یک جمعی ضایعش بکنم، ممکن است منجر به اطاعت بشود. آیا شما می‌توانی این کار را بکنی؟ حد دارد دیگر! هیچ موقع شارع نمی‌گذارد شما آبروی یک مؤمن را جلوی یک جمع ببری. آیه خودش باز گذاشته و می‌شود ابتکار عمل را به دست بگیری ولی مادامی که حد زده باشد. اگر حد زده باشد شما نمی‌توانی چنین کاری بکنی و همه چیز برمی‌گردد به اطاعت کردن.

فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً؛ حواست باشد که مشیت خدا بالا ایستاده. دیگر تعدی و تجاوز نکنی! همه بحث این بود که چه؟ که من می‌خواهم این زندگی را نگه دارم. دیگر اگر اطاعت کرد اگر تعدی کنی می‌زنم توی دهن! دست خدا بالای دست‌هاست **يدالله فوق ایدیهم**. خلاصه حواست به دستت باشد که دست خدا بالای دستت است. این که فرموده **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً؛** زبان تهدید است. چون راجع به علو می‌گویند که اگر تو علو داری حواست باشد که خدا علو بیشتری دارد که ضمانت فقهی خود آیه است. ما این آیه را رها نمی‌کنیم ولی برای این که آن فضای روحی آن را بخواهیم نشان دهیم، آیه ۱۲۸ را بیاورید. بعضی می‌گویند راجع به نشوز مرد هم صحبت کنید!

نشوز مرد

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا؛ اگر شوهر هم نشوز و اعراض کند؛ یعنی ول کند، یا نشوز به تعبیر فقهی انجام دهد. اعراض فقهی یعنی چه؟ یعنی اگر این‌ها بحث فقهی دارد ذیل عنوان نشوز است. اعراض کند

یعنی چه؟ یعنی ول کند برود که این هم یک جور نشوز است. اصلاً این اعراض کند؛ یعنی از زندگی اعراض کند، به زندگی پشت کرده.

(سؤال) نشوز یعنی آن وظیفه‌ای که به لحاظ فقهی باید انجام بدهد، انجام ندهد. ممکن است توی خانه بیاید اما نفقه ندهد.

وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا^۵، چرا نگفته موعظه کن، بزن! چون خدا خیلی واقع‌بین است و دارد مسئله را حل می‌کند. بس که خدا واقع‌بینی می‌کند این پیشنهاد را می‌دهد که **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا** اولاً در معنای جناح گاهی معنی الزام هم اشراب شده؛ مثلاً راجع به طواف داریم که وقتی رفتید مکه **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا**؛ اشکال ندارد طواف کنید. این نیست بلکه طواف اجباری است.

اصلاً استفاده از عبارت «فلا جناح علیهما» درونش یک پیشنهاد است. اشراب معنی که می‌گویم؛ یعنی یک معنی را می‌بینید که دارد لابلای آن معنی موج می‌زند. اگر **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** را بخوانید ادبی معنا کنید؛ یعنی اشکالی ندارد ولی قرآن سر این که شما می‌خواهید نماز شکسته بخوانید می‌گوید: **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ** (نساء: ۱۰۱)؛ اگر سفر کردید اشکالی ندارد نمازتان را شکسته بخوانید؛ یعنی باید شکسته بخوانید. اگر رفتید حج **فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا**؛ آن طرف آیه فقهی و این طرف می‌فرماید یک خیری را تطوع کنید؛ به خودتان طوع تطوع کنید این خیر را با رغبت انجام دهید. در داستان هابیل و قابیل دارد که وقتی هابیل را کشت آن‌جا دارد که **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ** (مائده: ۳۰)؛ یعنی آن قدر روی نفس خودش کار کرد، تطوع کرد، خرد خرد طوع ایجاد کرد تا آن کار را انجام دهد. بعد ببینید خدا چه عبارت قشنگی می‌آورد! **وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ**؛ بروید خیر را تطوع کنید. اگر این پیشنهاد خدا خیر است، روی خودت کار کن که این کار را با طوع و رغبت انجام دهی. نگو چرا دور یک کوه باید بدویم؟ اگر مشخص شد که به نظر خدا و رسول من مرد، من زن باید در خانه این جوری باشم، این را تطوع کن. روی خودت کار کن و بقبولان که این کار با **رغبت** انجام بگیرد

در **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** یک معنای الزام اشراب می‌شود، حتی اگر **وَالصَّلْحُ خَيْرٌ** نبود! **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا**؛ که این‌ها بین خودشان صلح ایجاد کنند و بعد پیشنهاد چیست؟ **وَالصَّلْحُ خَيْرٌ**؛ صلح بهتر است. ببینید آیه این را با صراحت نمی‌گوید و قضیه را کاملاً طرفینی می‌کند **أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا**. درون معنای صلح یک معنای سازش کردن اشراب می‌شود و روایت آوردم که ببینید یعنی چه؟ و آن معنای کوتاه آمدن است؛ یعنی وقتی می‌گویند: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا** (حجرات: ۴۹)؛ بین این‌ها سازش ایجاد کنید؛ یعنی یک خرده کوتاه بیایند. اصلاً در معنی سازش ایجاد کردن، نه این‌که رفتار عقلایی را کنار گذاشتن، کوتاه آمدن تویش اشراب شده. درست است که آیه حالت طرفینی گرفته **أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا**، ولی این آیه را در مورد زن مطرح کرده. این نکته‌ای است چرا؟ و بعد در آیه این ذوق را کاملاً مشخص می‌بینید. این‌که صلح خیر است؛ یعنی کوتاه بیا! چه کسی **قابلیت** این را دارد که کوتاه بیاید. این واقعاً از قابلیت‌های ویژه خانم‌هاست که کوتاه بیایند. یک موقع هست که بحث را دارید فقهی طرح می‌کنید، یک موقع بحث را در فضای دیگری دارید طرح می‌کنید و می‌خواهید با آن زندگی را بگردانید، یک جور دیگر طرح می‌شود؛ یعنی اگر واقعاً اهل زندگی هستید، خیلی وقت‌ها ممکن است اتفاقاتی بیفتد. این قابلیت را خدا گذاشته تا این آجر محکم را این **ملاّت نرم** نگهدارد و این جزء قابلیت‌های خانم‌هاست. آیا این حالت علو و استکبار برای مرد درست نمی‌کند؟ یکی از آفت‌هایش همین است ولی به هر قیمتی خدا می‌خواهد خانواده را نگه دارد. روح حاکم بر آیه این است که تو کوتاه بیا تا این زندگی بماند. معمولاً زندگی‌ها این جور است مگر این‌که بیاییم سلیقه نسل را دست‌کاری کنیم. آن قدر می‌توان چیزی را دست‌کاری کرد که مثلاً مادر بودن می‌شود چیز بدی! به قطب یخچال صادر می‌کنند! وگرنه خانم‌ها به صورت طبیعی در زندگی کوتاه می‌آیند و خیلی این قابلیت را دارند منتها مرد نباید پررو شود و بعد خدا یک طعن دوطرفه می‌زند **وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ**؛ ولی در جان‌ها بخل لانه کرده. از آن طرف یک طعنی هم به زن می‌زند که چرا کوتاه نمی‌آیی؟ از این طرف طعنی به مرد می‌زند که رفته در کار تعدی. حالا که می‌بیند زن دارد کوتاه می‌آید، اهل تعدی شده. ممکن است زن مُصّر بایستد که من حقوقم این است و حاضر نیست کوتاه بیاید. و زندگی را جمع کند. این پیشنهاد طلاق، پیشنهاد رسمی قرآن

نیست. این پیشنهاد قرآنی در موارد خیلی شاذ است. زندگی را باید جمع کرد، نگه داشت و ماند و دأب علمای ما هم همین بوده. یادم است که مادرم به خواهرم می‌گفت که با لباس سفید عروسی رفتی، با کفن برمی‌گردی! زندگی تشکیل شده، تمام شده و رفته، حالا باید با اخلاق و هر چیز دیگر این زندگی را نگه داشت. این‌که امام موقع خواندن خطبه عقد گفتند: بروید بسازید. این یک جمله شاه‌کلید است و آن کسی که صلح را بیشتر می‌تواند بپذیرد زن است.

به لحاظ فقهی در بحث این آیه داریم که^۷: محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا- فَقَالَ هِيَ الْمَرْأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ فَيَكْرَهُهَا؛ خوشت نمی‌آید از او؟ فَيَقُولُ لَهَا إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَطْلُقَكَ؛ به او می‌گویی: می‌خواهم طلاقت بدهم فَتَقُولُ لَهُ لَا تَفْعَلْ؛ این کار را نکن! إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تُشَمَّتَ بِي؛ من خوشم نمی‌آید شماتت بشوم. بین در و همسایه ما آبرو داریم وَلَكِنْ أَنْظِرْ فِي لَيْلَتِي؛ این فضا فضای خود آن‌هاست. نگویید اوه چه زن تحقیر شد! فَاصْنَعِ بِهَا مَا شِئْتَ؛ هر کار می‌خواهی بکن وَمَا كَانَ سِوَى ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَكَ؛ من از حقمم گذشتم وَدَعْنِي عَلَى حَالَتِي؛ ولی مرا نگه دار! به این حالت می‌گویند کوتاه آمدن.

راه نیفتید بگویید: آی زن تحقیر شد. در آن زمان در فضای خودشان کوتاه آمدن در این قالب انجام می‌شده است فَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ هَذَا هُوَ الصُّلْحُ؛ این صلح است؛ یعنی او از حقوقش کوتاه می‌آید. این می‌شود بحث فقهی آیه ولی روح حاکمش بر این است که خانم کوتاه بیا! تو که می‌توانی، تو که قابلیتش را داری، این کار را انجام بده. وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ؛ نکند بروی در شح.

وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا حالا به حقوق اطاعت‌ها دیگر فقهی نگاه نمی‌کنیم. حدود و ثغور فقهی کاملاً شارپ و معلوم است، ولی در بحث کلامی و روح حاکم بر آیه بحث اطاعت، عدم عصیان، زیربار رفتن را مطرح می‌کند. دیگر برای این‌ها نمی‌توانید حوزه تعیین کنید. یک کسی هست که این‌ها را هم جزء اطاعت نورم می‌داند. این که حوزه اطاعت را محفوظ نگه دارد. این‌ها قضیه را باز می‌کند به لحاظ روح حاکم، نه به لحاظ فقهی که اگر می‌گوید این کار را نکن، من خوشم نمی‌آید، شما کوتاه بیا و نکن! به حالت اطاعت.

کافی، جلد ۵، ص ۵۰۷: البته این روایت مضموناً یک جاهای آن اشتباه است ولی مضمون این روایت در جاهای دیگر هم آمده: **جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقَّ الزَّوْجِ عَلَيَّ الْمَرْأَةُ؟ فَقَالَ لَهَا أَنْ تُطِيعَهُ وَلَا تَعْصِيَهُ؛ اطاعتش کند و عصیانش نکند. وَلَا تَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ اگر می‌خواهد صدقه‌ای بدهد با اجازه باشد وَلَا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ این که می‌گویند زن روزه مستحبی نگیرد، نه این که اصلاً نگیرد بلکه اگر باعث اختلال در مسائل جنسی می‌شود نگیرد وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ ادامه حدیث به جایی می‌رسد که مضموناً روایت درست نیست، ولی مسئله اصلی اطاعت و عدم عصیان است و صلح کردن و زندگی را نگه داشتن. این مسئله اصلی و حاکم بر آیه است. حالا شما ببینید چه جور می‌شود؟ شما حق دارید خانه مادرشوهر نروید و قهر کنید اما آیا این زندگی را به هم نمی‌زند؟ خوب این زندگی را نگه دارید!**

قانت اصطلاحی اخلاقی است نه فقهی

در روح حاکم این نیست که تعیین کند این کار را بکند یا این کار را نکند. این جوری کند قانتات می‌شود و آن جوری نکند قانتات نمی‌شود! این که در این زندگی آدم متواضع باشد برای همین است که از لغت قانت استفاده شده که این لغت اصلاً بار فقهی ندارد. لغت نشوز بار فقهی دارد. به خاطر لایه های تو بر توی قرآن است که چند لایه می‌خواهد حرف بزند. یک جا نشوز را مطرح می‌کند، یک جا بحث اطاعت و یک جایی بحث قانتات است. ما به لحاظ فقهی بحثی راجع به قانتات نداریم. اصلاً اصطلاح فقهی نیست، یک اصطلاح کلامی و اخلاقی است. در یک آیه فقهی از اصطلاحی استفاده کرده که هیچ بار فقهی ندارد؛ یعنی حتی در روایات ما توضیحی نداریم که قانتات یعنی چه؟! معلوم است که بار فقهی ندارد، پس بگردید توی بار اخلاقی آیه. حالا در جاهای مختلف در زندگی‌های مختلف مدیریت این مرد محترم و محفوظ باشد. حالا این که من حتماً باید غذا را این جور درست کنم، یا همیشه یک کاری کنم، یک جور رفتار کنم که او بدش بیاید. چرا؟ چون من خوشم می‌آید. من چون خودم این کار را دوست دارم و مرد هم به لحاظ فقهی هیچ حقی ندارد و من این کار را می‌کنم

ولو او بدش بیاید. این یعنی برجستگی کردن؛ یعنی دیگر طرف قانت نیست، اما روح حاکم بر آیه می‌گوید: برجسته نشو، نه به معنی نشوز فقهی.

قانت واژه‌ای است که اساساً بار فقهی ندارد و پیدا کنید که این واژه در آیه فقهی چه کار دارد؟ این بحث است که **اطاعت** کنید! **عصیان** نکنید! به هم نریزید! صلح کنید! خانم کوتاه بیا! بسازید! از این واژه استفاده کردن در جایی که گاهی بار فقهی را تحمل نمی‌کند، دارد فضایی را روشن می‌کند. آیات بعد هم دارد فضا را ادامه می‌دهد و جلو می‌رود که اگر **شقاق** شد چه کار کنید؟ خداوند توفیقی می‌دهد، **وفاق** ایجاد می‌کند و شما قانت باش؛ یعنی کاری نکن در زندگی که او بدش می‌آید. بالاخره این همه احکام را تحدید می‌کند و به آن حد می‌زند که **لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِيَةِ خَالِقٍ** شاید شوهرم از من خواست که یک کار خلافی بکنم؛ مثلاً خواست من آرایش کنم بروم بیرون! آن‌جا دیگر اطاعت ندارد و این مشخص است که اطاعت زن از شوهر تا معصیت خدا نمی‌کشد اما مثلاً او می‌پسندد خانمش چادری باشد. حالا شما چادری باش! او این جور می‌پسندد. یا با مادرش این جور برخورد کن. این‌ها خودش گویای **تواضع** است. حالا به یک جاهایی می‌رسد که شاید تحملش نباشد که مثلاً پای مادرم را ببوس! البته به این جاها نمی‌کشد. گاهی حرف را به جاهای غیر واقعی می‌بریم و حرف بی‌ریخت می‌شود؛ مثلاً اگر به من روی دست‌هایت راه برو! چه کسی چنین چیزی خواسته؟ چه کسی تا بحال چنین حرفی زده؟ خانم‌های طلبه می‌آیند می‌گویند: آقای ما دلش نمی‌خواهد ما بعد از ۵ برسیم خانه و ما با آن‌ها راه می‌آییم و به آن‌ها می‌گوییم تو ساعت ۱ برو! خوب آقای آن‌ها این جور می‌پسندد. ما که نمی‌خواهیم یک خانمی طلبه شود و بعد بزند زندگیش را کن فیکون کند!

(سؤال) چون زمام طلاق به دست مرد است و نشوز هم نشوز مرد است و می‌تواند تقاضای طلاق کند. زن چه کار می‌تواند بکند؟ در بحث‌های اول اگر یادتان باشد که گفتیم سر هر چیزی بالاخره مرد نشوز کرده، مرد ناشز شده، زن چه کار کند؟ یا باید زندگی را نگه دارد، بگوید من یک کم کوتاه می‌آیم و آن برجستگی را نمی‌کنم تا این زندگی بماند، حالا من به چهارتا خواسته‌ام نرسیدم، صلح می‌کند، یا طلاق می‌گیرد.

(سؤال) بحث شقاق بحث دیگری است؛ یعنی دو طرف علاقه ندارند. شقاق دو طرفی است و نشوز یک طرفه است. در نشوز عضوهن و اهجرهون و هر کار عقلایی دیگری می‌توانند بکنند. آیه دارد یک پیشنهاد خاص می‌دهد.

۱. الحیات با ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۸۰. س
۲. الإمام الصادق(ع): العقل ما عُبدَ بهِ الرَّحمانُ وَ اکتسبَ بهِ الجنان. (اصول کافی/ ج ۱، ص ۱۱)
۳. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): أَيْجِيءُ أَحَدَكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدُهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فُقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِينَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَلَا شَيْءَ إِذَا قُلْتُ فَأَلْهَلَاكَ إِذَا فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدَ. کافی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۴. والجواب عنه ظاهر لأنهم صرحوا بأن لا يكون الضرب مبرحاً ولا مدمياً ولا سبباً للإسوداد ولا للإحمرار ولو كان ذلك وجب فيه الدية، بل في غير واحد من روايات الباب أن الضرب يكون بالسواك، ومن المعلوم أنه لا يمكن الضرب بالسواك». جواهر الكلام، ج ۳۱، ص ۲۰۶.
۵. وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِغْرَاضاً فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.
۶. سوره بقره، آیه ۱۵۸. إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
۷. وسائل الشيعه، حر عاملی، ج ۲۱، ص ۳۵۰.